

ایمان - ویژگی ها و آثار «ایمان» در بیان حضرت امیر

<?xml encoding="UTF-8">

جستاره

با مطالعه قرآن کریم و احادیث در می یابیم که در میان واژه های به کار گرفته شده در آن ها، واژه هایی وجود دارد که در آثار علمی و فکری بشری، کمتر به چشم می خورد. واژه های وحی، تقوا، ایمان، توکل، تفویض، احسان و... از آن جمله است.

چنین واژگانی اگر در آثار بشری هم به چشم بخورد، افراض و انتخاب آن ها از ویژگی های منابع یاد شده است؛ به طوری که هر کتابی با این واژگان سخن بگوید، غالباً کتاب های دینی یا ناظر به مباحث دینی به حساب می آیند. این درست است که واژه های یاد شده در میان مردم رایج بوده است، اما این هم مسلم است که مراد واقعی خداوند و نمایندگان معصوم او از آن ها باید کشف گردد. مراد واقعی بی ارتباط با معنای متداول نیست اما عیناً همان محتوا را در مجموعه متون دینی ندارد و معنای دقیق تر آن را باید با مراجعه فنی به همان مجموعه به دست آورد.

در این میان واژه «ایمان» جایگاه ویژه ای دارد. حقیقتی که پیامبران الهی از انسان در مقابل ارمغان های بی بدیل خود طلب می کردند.

در درک معنای واقعی الفاظ یاد شده باید با مراجعه به متون اصلی دین، ویژگی ها و خصوصیات و آثار آن ها را گرد آوریم. هر یک از آن ویژگی ها عهده دار توضیح بخشی از مراد است. در انجام چنین کاری تا می توانیم باید به طور جمعی عمل کنیم. به تعبیر سلبی، نباید فقط بخشی از متون اصلی دین را در پژوهش خود وارد کنیم و از بخش های دیگر صرف نظر کنیم. هر تفسیر یا نظریه ای درباره یک امر دینی، از جمله فهم واژگان، باید با کل گزاره های دینی مواجه شود تا جای گاه اصلی خود را در نظام معرفتی دین باز یابد. اگر در تحقیق خود چنین جامعیتی را در نظر نگیریم نتیجه کار اگر اشتباه نباشد ناقص خواهد بود.

حال با توجه به آن چه گذشت، روش سامان یافتن این تحقیق از این قرار است که نخست مختصات، ویژگی ها و آثار «ایمان» را مخصوصاً از کلمات امام متقیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام برمی گیریم و با یافتن آیات متناظر با آن سخنان درصدد برمی آییم تا با طراحی یک مدل - که برگرفته از کلمات ایشان است - همه مختصات و آثار یاد شده و مرتبطات آن ها را در آن مدل گرد آوریم.

بخش اول : ویژگی های ایمان

1/1 ویژگی اول : محل طلوع ایمان

ایمان هر حقیقتی که داشته باشد با ساحتی از انسان در ارتباط است که «قلب» نام گرفته است. مقرر ایمان، قلب است و تا قلب به روی چنین حقیقتی گشوده نشده یا آن را در خود قرار نداده باشد، ایمان حاصل نشده است. امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که فرمودند :

«لا يستقيم ايمان عبد حتى يستقيم قلبه؛ (1) ايمان بنده، مستقيم و استوار نیست تا این که دل او استوار باشد».

و خود فرمودند : «ان الايمان يبدو لمظة في القلب، كلما ازداد الايمان ازدادت اللمظة؛ (2) ايمان در دل چون نقطه سفیدی پیدا می شود، هرچند ايمان افزوده شود آن نقطه سفید فزونی می گیرد .»
در قرآن کریم، رابطه مذکور به این صورت بیان شده است :
«قالت الاعراب امنا قل لم تومنوا ولكن قولوا اسلمنا و لما يدخل الايمان في قلوبكم .» (3)
از مجموع آن چه گذشت، می توان چند نتیجه به دست آورد :

1/1/1 . فرق اسلام با ايمان

میان اسلام و ايمان تفاوت وجود دارد . اسلام فعلی است که در ساحت پیش - قلبی آدمی تحقق می یابد و اسلام در مقابل ايمان با ساحت قلبی کاری ندارد . آن چه فعل قلبی است، ايمان است نه اسلام و هرگاه چنین فعلی در قلب تحقق یابد می توان به شایستگی بر شخص انسانی کلمه «مؤمن» را اطلاق کرد . البته لازم نیست میان تحقق اسلام و ايمان یک فاصله زمانی باشد، به طوری که زمان تحقق اسلام پیش از تحقق ايمان باشد، بلکه معیت و همزمانی در میان این دو فعل امکان دارد . فرض اخیر در صورتی است که در برابر دعوت پیامبر، قلب، فعل خاص خود، یعنی ايمان، را به جا آورد . ممکن نیست کسی با قلب خود ايمان آورد اما در ساحت پیش - قلبی اسلام را محقق نگرداند . هرگاه ايمان قلبی حاصل شود اسلام هم قرار می یابد . در این جا، منشا فعل انسانی از ساحت بنیادی او ریشه و مایه گرفته است و از این رو مقتضیات آن تا ظاهرترین بخش های وجودی وی سریان می یابد . در واقع، چنین اسلامی مسبوق به ايمان است، هر چند این سبقت یک سبقت زمانی نباشد . در این وضعیت، اعمال جوارحی همچون اقرار به زبان و انجام فرایض دینی - که اسلام نام می گیرد - تابع آن ايمان قلبی است . فرض دیگر این است که کسی با ساحت پیش - قلبی حقیقت اسلام را تحقق بخشد، ولی هنوز با قلب خویش ماهیت ايمان را به وجود نیاورده باشد، هرچند پس از حصول مقتضیات اسلام قلب برای به بار آوردن عمل ايمان آماده تر می شود . چنین ایمانی مسبوق به اسلام است و این سبقت می تواند زمانی باشد . برای مسلمان این امکان وجود دارد که هیچ گاه حقیقت ايمان را در قلب خود حاصل نگرداند . بنابراین، هرچه در منطقه ظاهر می گذرد ممکن است نه فقط از اعماق وجود بشر ریشه نگیرد بلکه چیزی را هم به آن منطقه گذر ندهد؛ به طوری که آن را به فعل خاص خود تحریر کند، اما هرچه از منطقه باطن و ساحت نهایی بشر ریشه گیرد قدرت تاثیر بر ساحت های فراتر و همگون ساختن آن ها با مقتضیات خود را دارد .

1/1/2 . ايمان عام و ايمان خاص

آن چه گذشت، ناظر به رابطه واقعی میان اسلام و ايمان با ساحت های وجود انسان بود؛ اما هر فرد مسلمانی به ايمان نسبت داده می شود، چه حقیقت ايمان در قلب او حاصل شده یا نشده باشد . از این رو می توان مرتبه اسلام را «ايمان به معنای عام» و مرتبه ايمان مقرر در قلب را «ايمان به معنای خاص» نامید . شاهد این سخن، روایاتی است که نسبت میان ايمان و اسلام را به نسبت کعبه و مسجدالحرام همانند کرده اند . واضح است که رسیدن به کعبه مستلزم عبور از مسجدالحرام است و هر کس در کعبه قرار گیرد عینا در مسجدالحرام هم قرار دارد . اما چنین نیست که هر کس در مسجدالحرام باشد به کعبه وارد شده باشد . کعبه

به منزله قلب مسجدالحرام است . اگر ایمان به منزله ورود به کعبه و اسلام به منزله ورود به مسجدالحرام باشد، آشکار است که ایمان درجه ای است که از درجه اسلام گذر کرده است و هر حکمی که برای اسلام محقق است در ایمان نیز مقرر می باشد . اما چنین نیست که هر حکمی که برای ایمان مقرر گشته در اسلام هم یافت شود . بنابر آن چه گذشت، رابطه منطقی میان دو وصف «مسلمان» و «مؤمن» رابطه عموم و خصوص مطلق است . دو قضیه ذیل عهده دار توضیح این رابطه است :

1 . چنین نیست که هر مسلمانی مؤمن باشد؛ به تعبیر دیگر، بعضی از مسلمانان مؤمن نیستند .

2 . هر مؤمنی مسلمان است (موجبه کلیه) (4)

حال با استفاده از تقسیم ایمان به ایمان عام [اسلام] و ایمان خاص، هر مؤمن به معنای عام، مؤمن به معنای خاص نیست، هر چند مؤمن به معنای خاص، مؤمن به معنای عام نیز می باشد . واضح است که هم میان دو عنوان «کافر» و «مسلمان» و هم میان دو عنوان «کافر» و «مؤمن» تباین مطلق برقرار است به طوری که هیچ کافری مسلمان نیست همان طور که هیچ کافری مؤمن نیست؛ و هیچ مسلمانی کافر نیست همان طور که هیچ مؤمنی هم کافر نیست . به تعبیر دیگر، اسلام و ایمان هر دو در مقابل «کفر» قرار دارند، اما غالباً در متون دینی آن چه در مقابل «کفر» قرار می گیرد، ایمان است و همین امر تقسیم ایمان به عام و خاص را موجه می سازد . (5)

1/1/3 . کیفیت تحقق ایمان، اسلام، کفر و نفاق

هر دو ایمان، چه عام و چه خاص، کاری است که باید آدمی انجام دهد . ایمان به معنای عام را دستگاه هایی در انسان محقق می گرداند که نه فقط پیش از قلب قرار گرفته اند و به ساحت ظاهری انسان باز می گردند بلکه ممکن است به کلی در انجام آن قلب انسانی رابطه نداشته باشند . اما ایمان خاص یک فعل قلبی است که می تواند پس از تحقق مراتب ظاهری تر وجود انسانی را هم متحول کند و از این رو اسلام شخص مؤمن آثار و ثمرات متفاوتی با اسلام پیش از ایمان خاص داشته باشد .

به هر حال تا وقتی این دو فعل از آدمی صادر نشده باشد، آدمی در منطقه کفر قرار دارد . از آن جا که اسلام با مراحل ظاهری تر سروکار دارد ممکن است کسانی که واقعا در منطقه کفر قرار دارند خود را وارد شده به منطقه اسلام جلوه دهند تا از احکام این جهانی آن بهره مند گردند . اما برای چنین کسانی که به عنوان «منافق» از آن ها یاد می شود هیچ راهی به سوی منطقه ایمان وجود ندارد، زیرا آن منطقه اساساً منطقه ای باطنی است و جایی برای ظاهرسازی در کار نیست . روشن است که چون احکام این جهانی مسلمان و مؤمن یکی است، (6) کافری که با وضعیت نفاق خود را در صف مسلمانان قرار می دهد البته به مقصود خویش در این جهان می رسد .

1/1/4 . باز بودن مناطق ایمان، اسلام و کفر

همان طور که ورود به منطقه اسلام عبور از حوزه کفر است و ورود به قلمرو ایمان گذر از قلمرو اسلام را می طلبد، راه قهقرا هم وجود دارد؛ یعنی گاه شخص مؤمن [به معنای خاص] با کار خویش به منطقه اسلام پرتاب می شود و نام «مؤمن» از او سلب می گردد و گاه حتی به منطقه کفر رانده می شود . اما این مسیر همواره دو طرفه خواهد ماند و پایان کار معلوم می شود که انسان خود را در کدام منطقه قرار داده است . (7)

از آن چه گذشت، معلوم می شود که شناسایی ساحتی به نام «قلب» در انسان نقش اساسی در شناسایی

حقیقت ایمان دارد . در توضیح این ساحت، گزاره های ذیل مفیدند :

1/1/5 . شناسایی ساحت «قلب»

الف - هر فرد انسانی تنها یک قلب دارد . (8)

ب - قلب، نهان ترین و اصیل ترین ساحت وجودی انسان است که هم بر ساحت های دیگر حکم می راند و هم از آن ها متأثر می شود . این ساحت اگر بترسد و بلرزد، کانون زلزله ای است که امواج آن تا پوسته های ظاهر امتداد می یابد و اگر قرار و طمانینه نصیبش شود همه وجود انسانی آرامش و آسایش را خواهد چشید . (9)

ج - قلب با فعالیت هایی معرفتی همچون تفکر، یقین و فهم سروکار دارد :

فاتقوا الله عباد الله تقية ذي لب شغل التفكير قلبه؛ (10) پس ای بندگان خدا از خدا بترسید مانند ترسیدن خردمندی که فکر و اندیشه دل او را مشغول ساخته است . « لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان ولكن تدرکه القلوب بحقایق الایمان؛ (11) چشم ها او را آشکار درک نمی کنند لکن دل ها بوسیله حقایق ایمان او را درک می نمایند .»

د - قلب به دو وصف سلامتی و بیماری متصف می شود :

«و اشد من مرض البدن مرض القلب؛ (12) و سخت تر از بیماری تن بیماری دل است .»

ممکن است بدنی سالم باشد اما مرکز وجودی انسان بیمار باشد یا بدنی مریض باشد اما صاحب آن بدن از قلبی سالم بهره مند باشد . میان سلامتی بدن یا ظاهر و سلامتی قلب یا باطن رابطه مستقیمی وجود ندارد و هر یک بدون دیگری و همچنین در معیت یکدیگر قابل تحقق اند .

ه - قلب با دو وصف زندگی و مرگ رابطه دارد . چنین موجودی هم قابلیت مرگ را دارد و هم پذیرای یک زندگی است . قلب و مرگ و زندگی را تجربه می کند که با مرگ و زندگی بدنی تفاوت دارد . ممکن است بدن یک شخص انسانی زنده ولی قلبش مرده باشد و از این رو آثاری که از قلب زنده صادر می شود در چنین انسانی به چشم نمی خورد میان زندگی بدنی و مرگ قلبی منافاتی وجود ندارد . در واقع، گاه مرض قلبی به مرگ قلبی منجر می شود . «و هر که به چیزی عاشق شود چشمش را کور ساخته و دلش را بیمار گرداند، پس او به چشمی که نمی بیند می نگرد و به گوشی که نمی شنود می شنود، خواهش های بیهوده عقل او را دریده و دنیا دلش را میرانده و شیفته خود نموده است پس او بنده دنیا است .» (13)

و - قلب مانند بدن اعضایی دارد از سنخ خودش . قلب چشمی دارد که با آن می بیند، گوشی دارد که با آن می شنود، ذائقه ای دارد که با آن می چشد و . . . اگر قلبی طبق بند (ه) مرده باشد نه گوشش می شنود و نه چشمش می بیند . چشم قلب مانند چشم بدن رؤیت می کند اما متعلق رؤیت آن با متعلق رؤیت چشم بدن فرق دارد . قلب زنده چیزی را می بیند که قلب مرده از دیدن آن محروم است، همان طور که شخص بینا چیزی را می بیند که نابینا را بدان راه نیست . دیدن و ندیدن تأثیری در وجود شیء مرئی و دیده شده ندارد، بلکه شخص بینا مال خود و شیء مرئی وجود رابطی برقرار می کند و نابینا، چه در ساحت قلبی و چه در احت بدنی، قدرت برقراری چنین ارتباطی را از کف داده است .

ح - ماهیت های مورد اهتمام دین همه در ساحت قلبی رخ می نمایند و از آن جا به دیگر ساحت ها بارش می کنند . وجود هرگونه رضا، توکل، تفویض، تسلیم، حب و بغض واقعی همه در چنین قرارگاهی متولد می شوند و آثارش به دیگر نواحی وجود انسانی صادر می گردد . به تعبیر دیگر، هستی این گونه ماهیات تابع هستی ایمان

است و در محل آن، یعنی قلب، متکون می شوند .
امام علی علیه السلام می فرمایند : ایمان چهار رکن دارد : توکل بر خدا، واگذاشتن کارها به خدا، خشنودی به قضای خدا، تسلیم شدن به امر خدا عزوجل . (14)
سؤال اساسی این است که قلب به چه حقیقتی زندگی خاص خود را به دست می آورد و با از دست دادن چه حقیقتی به چنگ مرگ افتاده تمام امکانات خود را یکسره وامی نهد؟

1/2 . ویژگی دوم : درجه پذیری ایمان

حقیقت ایمان تشکیکی و دارای مراتب است و در درجات گوناگونی تحقق می یابد . اختلاف و اشتراک این مراتب به همان ایمان است . وضع این حقیقت از این قرار نباشد که یا هست و یا نیست . بلکه اگر وجود داشته باشد می تواند هستی های مختلف را بپذیرد، به طوری که می توان یک مرتبه از تحقق آن را به نیستی نسبی متصف کرد، اما نمی توان نیستی مطلق را به آن نسبت داد، مثلاً مرتبه دوم ایمان، هستی و تحقق ایمان است پس صادق است که بگوییم ایمان وجود دارد هرچند وجود ایمان مرتبه سوم از آن سلب می شود . مطابق آن چه در ویژگی اول گذشت، همه مؤمنان پس از عبور از منطقه اسلام به قلمروی ایمان خاص وارد شده اند . اما همه در این قلمرو به یک مرتبه نیستند و هر کدام به درجات مخصوصی به مرکز آن منطقه نزدیک اند .
«عبدالعزیز قراطیسی می گوید : امام صادق علیه السلام به من فرمود : ای عبدالعزیز، به راستی ایمان ده درجه است، چون نردبان پله به پله از آن بالا روند . نباید آن که دو پله بالا است به آن که یک پله بالا است بگوید : تو چیزی نیستی تا برسد به آن که در پله دهم است . تو کسی را که از خودت پایین تر است دور نینداز تا آن که بالاتر از تو است تو را دور نیندازد، و چون دیدی کسی از تو یک درجه پایین است او را به نرمی به سوی خود بالا بر و بر او بار مکن آن چه را تاب نیارد تا او را بشکنی، زیرا هر کس مؤمنی را بشکند بر او است که شکست او را ببندد و جبران کند . (15)

با مراجعه به روایات دیگر معلوم می شود که میان خود این درجات فاصله ای بسیار زیاد وجود دارد . و رتبه و درجه بالاتر در دایره فهم و ادراک مؤمنی که در رتبه پایین تر قرار دارد نقش نمی بندد . در تفسیر «درجه» [مرتبه و منزلت] آمده است که : «الدرجة ما بین السماء و الارض .» (16)
گویي، کسی که در درجه بالاتر قرار دارد به گونه ای با وجود خود کل هستی امکانی را در نور دیده است که نوع آن با گونه درجه پایین تر تفاوت دارد . در روایاتی آمده است که مثلاً مقدار در درجه هشتم، اباذر در مرتبه نهم و سلمان در رتبه دهم قرار داشته اند . (17)

از همین قرار است آثاری که بر ایمان مترتب است . آثار ایمانی تابعی است از شدت و ضعف ایمان . هر مرتبه از مراتب ایمان البته آثار و لوازم ایمان را می نمایاند، اما آثار مراتب مختلف ایمان نیز به تبع متبوع خود اختلاف دارند و می شود این اختلاف به قدری زیاد باشد که قیاس کردن آن ها چندان آسان نباشد . (18)

1/3 . ویژگی سوم : تقویت و کاستی پذیری ایمان

ایمان تقویت یا اشتداد و تضعیف یا کاستی می پذیرد . طبق ویژگی دوم ایمان مراتب دارد . اما ویژگی سوم هر چند متفرع بر ویژگی دوم است اما عین آن نیست . طبق این ویژگی، یک مرتبه ایمانی را می توان به سوی مرتبه ای دیگر سپری کرد . انتقال از مرتبه بالا به پایین و از مرتبه پایین به بالا رواست . بنابراین، مقومات ماهیت ایمانی

باید در وجود خود اولاً : مراتب داشته باشند و ثانياً : عبور از مرتبه ای ورود به مرتبه دیگر در آن، جایز باشد . ویژگی سوم، ویژگی دوم را پیش فرض می گیرد، هر چند می توان ویژگی دوم را بدون ویژگی سوم در نظر گرفت . بنابراین، اگر کلامی مفاد ویژگی سوم را داشته باشد ناظر به ویژگی دوم هم است . امیرالمؤمنین علیه السلام درباره تقویت ایمان می فرماید : «با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودیم، پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را (در جنگ ها) می کشتیم و این رفتار بر ایمان و اعتقاد ما افزوده اطاعت و فرمانبرداری پیش می گرفتیم .» (19)

... و بر هر مصیبت و سختی نمی افزودیم مگر ایمان و اقدام به حق و تسلیم بودن به امر و فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم (20)

این سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره به آیاتی از قرآن کریم است که عهده دار تبیین ویژگی سوم است : «و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون؛ (21) و چون آیات او بر آنان (مؤمنان) خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می کنند .»

1/4 . ویژگی چهارم : اختیاری بودن ایمان

ایمان حقیقتی است که به طور اختیاری از انسان سر می زند و به هیچ رو اکراه و اجبار نمی پذیرد . کار پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام فقط نشان دادن راه مستقیم و دعوت به عبور از آن است . این که کسی ایمان آورد یا نیاورد برعهده خود اوست و از این رو مسئولیت این کار هم متوجه اوست . آن چه در ویژگی اول گذشت، ویژگی چهارم را روشن می کند، زیرا ایمان به ساحت درونی انسان باز می گردد که از هر کس جز او مستور است و از این رو از هیچ عامل خارجی زور و اکراه را بر نمی تابد، چراکه عامل خارجی راهی به سوی آن قلمرو ندارد . از همین روست که اگر کسی اظهار ایمان کرد گفته او در میان مؤمنان تلقی به قبول می شود، چون راهی برای بررسی محتوای قلبی کسی برای دیگری وجود ندارد . (22) البته اسلام هم فعل اختیاری است، اما چون به ساحت پیش - قلبی و ظاهری باز می گردد گاه آدمی بازور و اکراه خود را مسلمان نشان می دهد در حالی که مسلمان نیست . (23)

1/5 . ویژگی پنجم : آزمون پذیری ایمان

ایمان مورد آزمایش و ابتلا قرار می گیرد . ایمان هر حقیقتی که داشته باشد و با هر ساحتی که در ارتباط باشد آزمون هایی برای آن ترتیب داده می شود تا هم مرتبه ایمانی دانسته شود و هم زمینه های حصول ویژگی سوم آماده گردد . پیش از آزمون، ایمان در حد ادعایی است که در نظام وجودی شخص به اثبات نرسیده است . دشواری ها و آزمون های دیگر یا این ادعا را به تثبیت می رسانند و راه ارتقا به مراتب بالاتر را بر او می گشاید یا بی محتوایی آن را برملا می کند . امیرالمؤمنین علیه السلام با اشاره به یکی از آیات قرآن (24) از این ویژگی یاد می کنند :

«انه لما انزل الله سبحانه قوله الم . احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون . علمت ان الفتنة لاتنزل بنا و رسول الله - صلی الله علیه و آله - بین اظهرنا . فقلت یا رسول الله ما هذه الفتنة التي اخبرک الله تعالی بها . فقال یا علی ان امتی سیفتنون من بعدی؛ (25) چون خداوند سبحان کلام خود را فرستاد : آیا مردم گمان کرده اند که به گفتن این که ما ایمان آوردیم واگذاشته می شوند و آنان آزموده نمی گردند؟ دانستم مادامی

که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در بین ما باشد آن فتنه بر ما فرود نمی آید . پس گفتم : ای رسول خدا چیست این فتنه ای که خدا تو را به آن خبر داده؟ فرمود : ای علی، به زودی بعد از من امتم در فتنه و تباہکاری افتند .»

بخش دوم : آثار ایمان

اکنون پس از به دست آوردن پاره ای از ویژگی های ایمان به سراغ پاره ای از آثار ایمان می رویم تا از این راه نیز بتوانیم به ماهیت آن نزدیک شویم . این آثار می تواند ایمان به معنای خاص را از ایمان به معنای عام بهتر متمایز سازد :

2/1 . خلل ناپذیری مرتبه ای از ایمان

در مرتبه ای از مراتب ایمان هیچ گونه شک، شبهه یا توفانی از حوادث زندگی و ناملایمات و سختی ها نمی تواند مؤمن را از وضعیت ایمانی خارج کند، بلکه چنین وضعیتی هایی اثر معکوس دارد و ایمان را قوی تر و راسخ تر می کند . طبق ویژگی سوم، ایمان می توانست شدت یا ضعف بپذیرد . اما مرتبه ای از ایمان تحقق می یابد که در آن راه ضعف و کاستی بسته می شود و اگر انتقالی در کار باشد فقط جهت آن به سوی مراتب بالاست . جهت پایین ایمان به مرتبه اسلام منتهی می شود که با استمرار تضعف حاصل می گردد . و کسی که در مرتبه اسلام قرار دارد چه بسا از دست دادن مقتضیات اسلام به قلمرو کفر و بیرون رفتن از حوزه مطلق ایمان کشیده شود . پس جهت پایین ایمان انتها دارد، اما جهت بالای آن را نهایی نیست . حال سخن این است که در مراتب ایمانی وضعی حاصل می شود که راه سراشیبی یا تضعف بسته می شود، هرچند همه عوامل تضعف با هم اجتماع کنند . چنین انسان مؤمنی را به هیچ روی نمی توان متزلزل و پریشان ساخت .

2/2 . تجربه سکینه قلبی

از خواص و آثار ایمان سکینه است . سکینه از سکون است در مقابل حرکت و تزلزل . مگر چنین ماهیت کمیابی قلب آدمی است و با ورودش هر گونه اضطراب و سرگردانی را مرتفع می سازد . اضطراب و پریشانی وضعیتی است که بشر در طول زندگی خویش همواره آن را به شکل های مختلف تجربه می کند و هیچ امری از امور امکانی قدرت بر کندن آن را از وجود انسان ندارد، چراکه این امور امکانی است که اساسا تولیدگر اضطراب و پریشانی اند . از این رو اگر همه متاع امکانی در کنار یکدیگر گرد آیند اگر موجب تشدید سرگردانی، پریشانی و اضطراب نشوند درمان گر آن نیستند . اضطراب ها و تشویش ها از متن جهان امکانی برمی خیزد، اگر فقط چنین جهانی در دیدگان جلوه کند . پس سکینه دستاورد شخص انسانی یا فرآورده پیرامونی او نیست بلکه منشا آن خالق هستی است و گیرنده و پذیرای آن شخص مؤمن . به تعبیر دیگر، در تحقق سکینه، هیچ واسطه از وسایط امکانی دخالت ندارد و سکینه هدیه ای است از ساحت ربوبی بر قلب مؤمن . با آمدن چنین هدیه ای آرامش و قرار بر سراسر وجود آدمی حاکم می شود همان طور که اگر رعب و ترس حاصل در قلب، از منشا الهی نشأت گیرد و همه اسباب امکانی دست به دست یکدیگر دهند تا آن قلب مرعوب را از ترس رهایی دهند چنین امری حاصل نمی شود .

به نظر می رسد که این اثر با اثر قبلی ارتباط دارد؛ به این معنا که سکینه قلب را از احتمال سقوط به مراحل پایین

تر ایمان بازمی دارد و فقط او را به جهت متعالی سوق می دهد :

«هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم؛ (26) اوست آن کسی که در دل های مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند.»

2/3 . تجربه اطلاق قلبی

از آثار ایمان دینی و متعلق آن دگرگونه کردن حالت های بشری و گسستن همه قید و بندهای اسارت و در آغوش کشیدن حریت و آزادی است . آدمی در این زندگی در آرزوها، امیدها و آرمان های خویش غوطه می خورد اما طعم شکست و محرومیت و به بن بست رسیدن را هم می چشد . ترس از آینده، نرسیدن به آرزوها، از دست دادن سرمایه ها و . . . لحظه ای او را به حال خود نمی گذارد . دگرگونی هایی که در سطح این زندگی برای او رخ می دهد تنها متعلق خوف و ترس او را تغییر می دهد، اما اصل خوف و هراس را از وی ریشه کن نمی کند . وضعیت های مطلوب بشر، او را به خود مقید می کند اما او خوب می داند که هیچ یک از حالت های مطلوب او تضمین بقا ندارد . علم او در معرض نسیان و فراموشی است، زیبایی او در معرض زوال است، حب او در معرض تبدیل به بغض است، شادی او در تهدید دلهره ها و افسردگی هاست . به فرض اگر درست باشد که حب انسان به خویش از هر حب و دوستی بالاتر است اما همین وضعیت هم تضمینی ندارد و از این روست که گاه خود را به دست خویش در معرض هلاکت قرار می دهد .

با تحقق ایمان دینی و به میان آمدن متعلق آن در کل محاسبات آدمی، وجود او چنان دگرگونی وجودی را از سر می گذارند که همه وضعیت های یاد شده تغییر می کنند . انسان مؤمن آن وابستگی واقعی و ناب را کشف می کند که دیگر وابستگی ها را از شهود آن بازمی داشت و با دریافت آن وابستگی از همه وابستگی ها نجات می یابد و به ساحل اطمینان و قرار می رسد . این وابستگی همان وابستگی مخلوق به خالق است که همه حالت ها و وضعیت های مخلوق را به سوی هستی بخش خویش سوق می دهد و درمی یابد که دیگر موجودات نیز با او در این وابستگی شریک اند . این حلقات آویخته و وابسته همه به هستی بخش مستقل خویش تعلق دارند و هیچ یک از این حلقات شایسته آن نیست تا حلقه دیگر وضعیت های خود را بدان مشروط سازد و خود را به آن مقید کند . مؤمن احساس همبستگی با سایر موجودات دارد اما در مدار وابستگی به خدا . از این رو در پیش مؤمن، وضعیت بیماری و سلامتی، فقر و غنا، زندگی و مرگ، اقبال و ادبار مطلوب ها، به یکسان قابل توجه اند . هر یک از این وضعیت ها، صحنه ای شورانگیز را برای او طراحی می کند و مؤمن با نقش آفرینی خود رابطه با اسمی از اسماء الهی را در وجود خویش می یابد . او با اتکال به متعلق ایمان خود، که همیشه با اوست، از هر یک از این وضعیت ها بهره ای می برد و قلمرویی را فتح می کند که مخصوص همان وضعیت است . امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرماید :

«لا یکمل ایمان المؤمن حتی لایعد الرخاء فتنه و البلاء نعمة؛ (27) ایمان مؤمن کامل نمی شود تا این که وسعت عیش را فتنه و بلاء را نعمت بشمارد.»

2/4 . تحول دستگاه معرفت و کشف متعالی

دستگاه ادراکی با حصول ایمان در قلب، با وسایلی مجهزتر با شنیدنی ها و دیدنی ها و مدرکات دیگری مواجه می شود که پیش از تقرر ایمان یا این تجهیزات متکون نبوده یا اگر متکون بوده به سبب موانع با جهان خاص خود

ارتباط برقرار نکرده است. آن چه در سطح این جهان می گذرد چنان در نظر بشری تزیین می شود و سلطه می یابد که همواره دستگاه شناخت مخصوص خود را به این منطقه مشغول می سازد و قدرت ورود به بخش نهان و واقعی تر از آدمی سلب می کند. ایمان به تدریج بخش نهان آدمی را در طلیعه ورود به ساختار نهان و اصیل تر هستی قرار می دهد. این بخش از هستی، در دستگاه شناسایی ممکن است به علت موانعی که ساختار آشکارتر ایجاد می کند همیشه مستور و محجوب بماند. در طلیعه ایمان، بسیاری از امور واقعی غیب و نامشهود است ولی تحول های حاصل از ایمان موجب می شود تا انسان با برداشتن موانع و زدودن پرده های نسیان و غفلت، دستگاه شناسایی ویژه آن بخش را با آن منطقه مرتبط سازد. با حصول چنین وضعی، دریافت های مؤمن از عالم واقع تصحیح می شود و او همه بخش های جهان را، آن گونه که هست، نظاره می کند.

آینه وجودی بشر با رسیدن به مراتبی از ایمان، به حق و به درستی، بزرگ را بزرگ نشان می دهد و کوچک را کوچک. «عظم الخالق فی انفسهم فصغر مادونه فی اعینهم؛ (28) خداوند در نظر آنان بزرگ است و غیر او در دیده آن ها کوچک.»

چون خالق بزرگ و عظیم است در جان آنان بزرگ و عظیم منعکس می شود و نتیجه آن این است که مخلوق در دیدگانشان کوچک جلوه می کند چون مخلوق به واقع چنین است. آینه وجودی مؤمن بزرگ نمایی کاذب ندارد تا کوچک ها را بزرگ کند و خود را دچار توهمات گرداند بلکه هرچه را در واقع هست به خوبی و درستی می گیرد. انسان مؤمن وقایع و حوادث دور را به شایستگی دور می بیند و حوادث قریب و نزدیک را در جای خود مشاهده می کند. در جان او دور، نزدیک و نزدیک، دور نشان داده نمی شود و چشمان او در تله نزدیک بینی و دوربینی نمی افتد. آن چه در ظاهر دور است و در واقع نزدیک، در جان مؤمن نزدیک دریافت می شود. اگر امر نزدیکی دور دریافت شود معلوم می شود که دستگاه شناسایی نتوانسته با آن امر ارتباط درست ادراکی برقرار کند و آن را در جای واقعی اش ببیند. این گونه ادراکات، بیشتر به جنبه های ذهنی شده و روان شناسانه ارتباط دارد. مثلاً قیامت، حادثه و واقعه ای است که در نظر غیرمؤمن دور جلوه می کند و در نظر مؤمن قریب و نزدیک. هر چه درجات ایمان بالاتر می رود قیامت در نظر او نزدیک و نزدیک تر می شود. این مؤمن است که به درستی توانسته است فاصله حقیقی قیامت را دریابد. زیرا این دریافت نیاز به تحولی وجودی دارد که در جان او رخ داده است و تا این تحول صورت نگیرد قیامت همواره بعید جلوه می کند:

«فانکم لو قد عانیتم ما قد عاین من مات منکم لجزعتم و وهلتم و سمعتم و اطعتم ولکن محجوب عنکم ما قد عاینوا و قریب ما یطرح الحجاب؛ (29) اگر شما به چشم ببینید آن چه را که مردگان شما به چشم دیدند هر آینه غمگین می شوید و زاری می کنید و می شنوید و پیروی می نمایید ولکن آن چه را که گذشتگان دیده اند از شما پنهان است و نزدیک است پرده برداشته شود.»

و از این روست که مؤمن هیچ گاه نمی تواند امری از امور این جهان را بدون ملاحظه آخرت به انجام رساند. در محاسبات او، نگاه به آخرت همواره حضور دارد و او کاری را که این محاسبه در او راه نیافته است، امر دنیایی می شمارد.

2/5. گذر وجودی به جهان های اخلاقی

با قرار گرفتن ایمان در جان آدمی راه وی به سوی جهان های اخلاقی هموار می شود و در یکی از جهان های یاد شده مسکن می یابد. اخلاق، یک جهان واحد نیست بلکه جهان های متعددی را شامل می شود. انسان با تقرر

ایمان در قلبش به سوی کامل ترین جهان اخلاقی پیش می رود و در هر مرتبه ای از مراتب ایمان، به جهان اخلاقی متناظر با آن وارد می شود. قواعد این جهان ها همه اخلاقی اند و نافی ضد اخلاق. اما هر عملی که در این جهان ها به وقوع می پیوندد حکم همان جهان را دارد.

اگر در جهان اول، اخلاقی خوب باشد در جهان دوم اخلاقی بد به حساب نمی آید هرچند ممکن است درست شمرده نشود. از این رو دین، آدمیان را به بهترین جهان اخلاقی که قواعد اخلاقی آن برترین قواعد است فرامی خواند و راه رسیدن به آن را در اختیار بشر قرار می دهد. هر عمل خوبی می تواند به سوی «خوب تر» حرکت کند و آدمی را با این حرکت به سوی جهان های دیگر اخلاقی عروج دهد. رسیدن به جهان های والا و متعالی اخلاقی جز به دگرگونی و تحول این دستگاه میسر نیست و شرط لازم و کافی این تحول و دگرگونی ایمان به خداست. هر مرتبه از ایمان، اگر تحقق یابد، بشر را در جهانی از جهان های اخلاقی قرار می دهد. اعمال انسانی که در جهان اخلاقی متعالی تر به سر می برد شاید برای آدمیان حاضر در جهان های پایین تر اخلاق چندان قابل توجیه نباشد. توضیح آن ساختار به مدد الفاظ و عبارت ها کافی نیست و تا کسی در این سفر وجودی قرار نگرفته باشد و آن دگرگونی ها و تحولات را تجربه نکرده باشد، توضیح لفظی اگر بر ابهام نیفزاید گرهی را باز نمی کند. حتی ممکن است ظاهر یک عمل در دو جهان اخلاقی یکی باشد اما تفاوت حقیقت آن ها بیش از شباهتشان باشد. همین وجه مشابهت است که پنجره های این جهان ها را به روی یکدیگر باز می کند و همه تا حدی یکدیگر را به رسمیت می شناختند؛ مثلاً صبر بر خواسته های نامشروع نفس در هر جهان اخلاقی از اعمال نیک محسوب می شود اما اگر این صبر بر خاسته از صفت اخلاقی «حیاء» و حرمت نهادن به حضور خالق باشد بسیار نیک تر و پسندیده تر از صبری است که برخاسته از توجه به عقاب و کیفر الهی نسبت به «عمل بد» است. ولی هر دو قسم از صبر «عمل نیک» محسوب می شوند، منتها وضعیت صابر اول از نظر وجودی با وضعیت حاکم بر صابر دوم بسیار متفاوت است.

با نظری به آثار یاد شده می توان بخشی از تفاوت های حاصل میان مؤمن و کافر را دریافت. تقسیم آدمیان به دو گروه مؤمن و کافر اساسی ترین تقسیمی است که در متون دینی میان انسان ها به رسمیت شناخته شده است. ایمان و کفر دو صفتی است که واقعا آدمیان را از یکدیگر متمایز می سازد و آن ها را از نظر وجودی متفاوت می گرداند. ادراکات، احساسات و عواطف، اخلاقیات و در یک کلمه، کل ساختار وجودی انسان با حصول ایمان چنان تفاوت و دگرگونی را پشت سر می گذارد. که به هیچ امر دیگری حاصل نمی شود. سایر تفاوت ها در میان انسان ها قابل اعتنا و توجه نیست. تفاوت در زبان، نژاد، رنگ، زادگان، هوش، استعداد، جنسیت و... هیچ کدام موجب نمی شود تا انسانی با انسان دیگر تفاوت اساسی و جوهری داشته باشند. این گونه امور به اختیار و اراده کسی حاصل نشده تا کسی با داشتن آن تفاخر کند و از نداشتن آن رنجور گردد.

تنها با ورود به منطقه ایمان قدرت تشخیص مزایای انسانی به دست می آید. در این منطقه است که همه یکدیگر را زیبا می بینند، همه یکدیگر را مفید می دانند، همه یکدیگر را محتاج به هم می یابند و همه یکدیگر را شایسته احترام می دانند. در این جاست که همگی هویت واحد خویش را به عیان نظاره می کنند و در این جاست که همگی غم دیگران را غم خود و شادی دیگران را شادی خود به حساب می آورند. ایمان است که حجاب ساختگی میان آدمیان را می درد و بغض و کینه ها را به مودت و دوستی تبدیل می کند. همبستگی میان دو مؤمن از همبستگی میان خویشاوندان بالاتر است و هیچ امر دیگری نمی تواند دو بشر را چنین با یکدیگر مرتبط سازد. آری ایمان، آدمیان پراکنده و گسسته از یکدیگر را در کنار هم جمع می کند و هیچ قدرتی نمی تواند

این همبستگی و ارتباط را از میان ببرد . امام علی علیه السلام می فرمایند :

به من خبر رسیده که یکی از لشکریان ایشان بر یک زن مسلمان و یک زن کافر ذمیہ داخل می شده و خلخال و دست بند و گردن بندها و گوشواره های او را می کند و آن زن نمی توانسته از او ممانعت کند مگر آن که صدا به گریه و زاری بلند نموده از خویشان خود کمک بطلبد، پس دشمنان با غنیمت و دارایی بسیار بازگشتند در صورتی که به یک نفر از آن ها زخمی نرسید و خونی از آنان ریخته نشد . اگر مرد مسلمانی از شنیدن این واقعه از حزن و اندوه بمیرد بر او ملامت نیست، بلکه به نزد من هم به مردن سزاوار است . (30)

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند :

مؤمن برادر مؤمن است، یک تن اند، و اگر یکی را دردی رسد در دیگر پاره های تن دریافت شود، روحشان از یک روح است و به راستی روح مؤمن به روح خدا پیوسته تر است از پیوستی پرتو آفتاب بدان . (31)

از آن چه گذشت، معلوم می شود که وقتی گفته می شود «الف (مثلا سعید) شجاع است» یا «الف مهربان است» با گزاره ای روبه رو هستیم که محتوا و مضمون خاصی دارد و درباره شخص الف خبری را در اختیار ما می گذارد . اما وقتی می گوییم «الف مؤمن است» هرچند با یک گزاره روبه روییم اما اطلاعات فراوانی را از الف به دست مخاطب می دهیم . مخاطب انتظار دارد که الف راستگو باشد، الف مهربان باشد، الف امانت دار باشد، الف خدا ترس باشد و . . . به طوری که اگر پس از این گزاره بگوییم «اما الف فرد خائن یا دروغ گویی است» مخاطب میان این دو گزاره نوعی ناسازگاری می بیند . (32)

حال با توجه به آن چه گذشت چگونه می توان ماهیت ایمان را توضیح داد به طوری که همه خاصیت ها و ویژگی های مذکور را در آن بیابیم . ما در این جا با نظریه هایی سروکار داریم که باید تک تک آن ها را با اوصاف یاد شده آزمود . فقدان هر یک از آن اوصاف و ویژگی ها اگر نظریه مورد بحث را ابطال نکند دست کم نقصان آن را برملا می سازد .

پی نوشت ها :

(1) نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه 176 . ترجمه نهج البلاغه از آقای فیض الاسلام است؛ و هم بنگرید به آمدی، غرر الحکم، شماره 3472

(2) همان، غریب کلامه 5 ، مجلسی، بحارالانوار، ج 69 ، ص 196 ، حدیث 12 .

(3) سوره حجرات، آیه 14 . در ترجمه آیات، از ترجمه آقای محمد مهدی فولادوند استفاده شده است .

(4) ر . ک به شیخ صدوق، خصال، ص 608 ، حدیث 9؛ صدوق، توحید، ص 228 ، حدیث 7 .

(5) ر . ک به کلینی، اصول کافی، ج 4 ، صص 88-90 ، حدیث 5؛ باید توجه داشت آن چه در فقه درباره مسلمان می آید ناظر به «ایمان عام» است که به اظهار شهادتین تثبیت می شود هر چند توافق قلب و زبان در کار نباشد؛ مثلا بنگرید به تبریزی غروی، تنقیح در شرح عروة الوثقی، کتاب طهارت، ج 3 ، صص 3-231 .

(6) ر . ک به سید هاشم حسینی بحرانی، تفسیر برهان، ج 4 ص 213 ، حدیث 10 .

(7) در پاره ای از روایات ایمان به دو قسم «مستقر» و «مستوع» تقسیم شده است؛ برای نمونه بنگرید به مجلسی، بحارالانوار، ج 77 ، ص 272 ، حدیث 1؛ آمدی، غررالحکم، کلمه 6592 .

(8) سوره احزاب، آیه 4 .

9) آیات دال بر وضعیت محکم کردن، [سوره کهف، آیه 14] و ترساندن قلب [سوره حشر آیه 2] بر این امر گواهی می دهند .

10) نهج البلاغه، خطبه 83 .

11) همان، خطبه 179 .

12) همان، قصار الحكم، 388 .

13) همان، خطبه 109 .

14) کلینی، اصول کافی، ج 4 ، ص 152 ، حدیث 2؛ حرانی، تحف العقول، ص 223؛ حمیری، قرب النساد، ص 354 ، حدیث 1268؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 72 ، ص 333 ، حدیث 17؛ و هم ر . ک به آمدی، غررالحکم، کلمات 4838 و 3087 .

15) کلینی، اصول کافی، ج 4 ، ص 146 ، حدیث 2 . و همچنین ر . ک به احادیث 3 . 4؛ و هم ر . ک به مجلسی،

بحارالانوار، ج 69 ، ص 169 ، حدیث 10؛ صدوق، خصال، ص 447 ، حدیث 48 ، و ص 352 ، حدیث 31 .

16) مجلسی، بحارالانوار، ج 69 ، ص 171 ، حدیث 13؛ تفسیر عیاشی، ج 1 ، ص 205 ، حدیث 150 .

17) همان، ج 22 ، ص 351 ، حدیث 75؛ و هم بنگرید به مفید، اختصاص، صص 10-11 .

18) برای مطالعه بیشتر بنگرید به قرآن کریم، انعام/132 ، آل عمران/163 و در توصیف درجات مذکور بنگرید به

مثلا مجلسی، بحارالانوار، ج 69 ، ص 169 ، حدیث 10 و صدوق، خصال، ص 352 ، حدیث 31 .

19) همان، خطبه 56 . همچنین ر . ک به خطبه 122 .

20) نهج البلاغه، خطبه 122 و ر . ک به کلینی، اصول کافی، ج 4 ، ص 124 ، حدیث 1 .

21) سوره انفال، آیه 2 . و ر . ک به سوره فتح، آیه 4 و سوره آل عمران، آیه 173 .

22) ر . ک به حیوة القلوب، علامه مجلسی، ج 4 ، ص 1139 [داستان اسامه] .

23) ر . ک به نهج البلاغه، نامه 16 .

24) سوره عنکبوت، آیه 2 .

25) نهج البلاغه، خطبه 156 .

26) سوره فتح، آیه 4 .

27) آمدی، غررالحکم، کلمه 10811 ، و هم ر . ک به کلمه 10806 .

28) نهج البلاغه، خطبه 193 .

29) نهج البلاغه، خطبه 20 .

30) نهج البلاغه، خطبه 27؛ و برای مطالعه وضعیت عواطف مؤمنان بنگرید به آمدی، غررالحکم، کلمات 1742 و

8897 .

31) کلینی، کافی، ج 4 ، ص 490 .

32) درباره اوصاف مؤمنان مثلا بنگرید به آمدی، غررالحکم، کلمات 1350 ، 1730 ، 1744؛ مجلسی، بحارالانوار، ج

2 ، ص 122 ، حدیث 43 ، ج 78 ، ص 50 ، حدیث 79؛ جامع الاخیار، سبزواری، ص 339 ، حدیث 949 ، و حرانی،

تحف العقول، ص 217 و 212 .